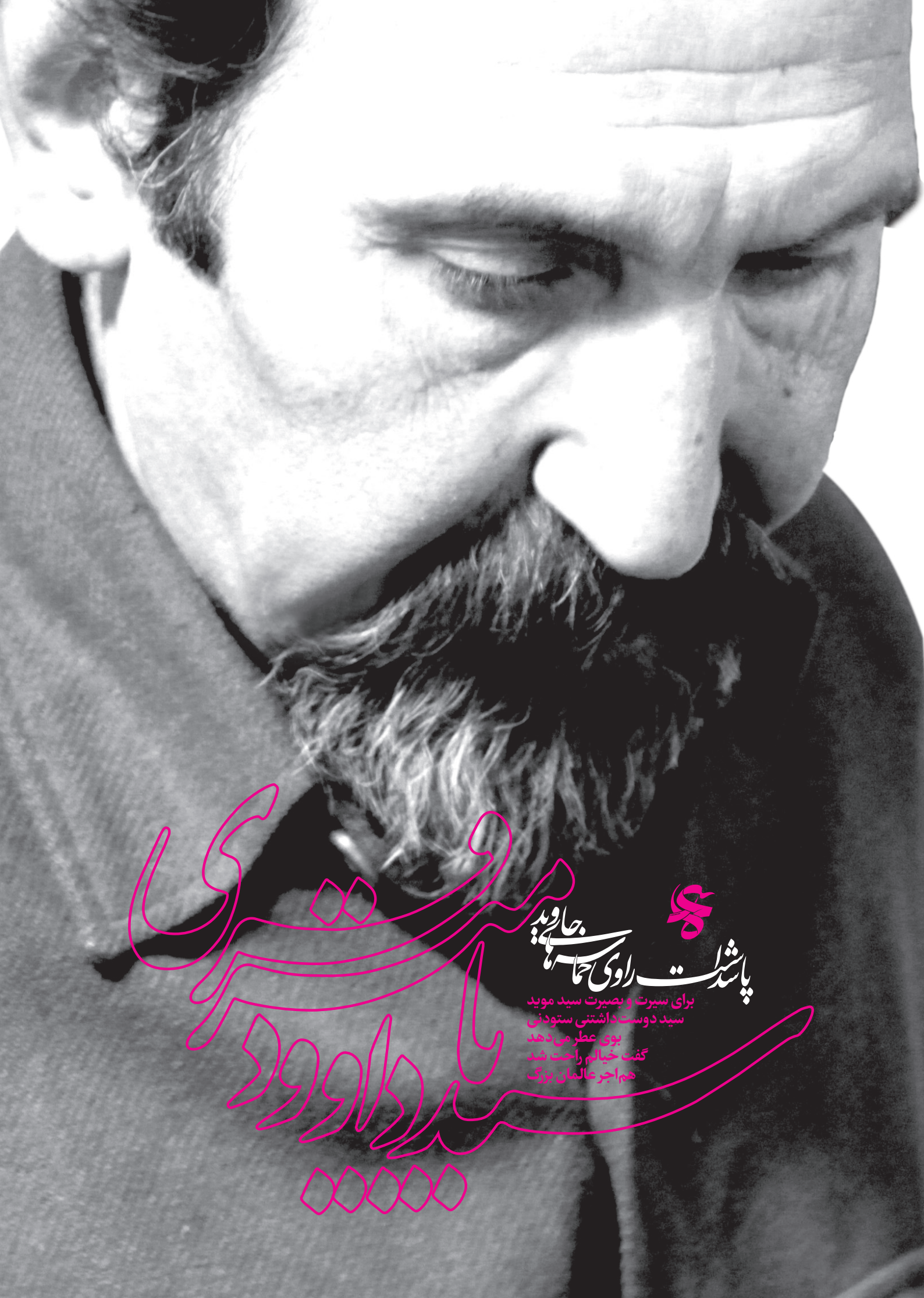




پاشنه راوی حجاب

برای سیرت و بصیرت سید موبد
سید دوست داشتنی ستودنی
بوی عطر می دهد
گفت خیالم راحت شد
هم اجر عالمان بزرگ

سیردراود

زندگی نامه

گذاشت. اولین اثر وی در مديوم تلویزیون، نمایش چهار قسمتی «مسافر گمنام» بود. سریال «گرگها» را در سال ۱۳۶۷ ساخت و مجموعه تلویزیونی «رعنا» در سال ۱۳۶۹ ساخته شد و با تابوشکنی های زیادی که داشت حاشیه های ایجاد کرد.

سال ۱۳۷۰ آغاز ورود میرباقری به ساخت مجموعه های تاریخی بود. مجموعه تلویزیونی «امام علی (علیه السلام)» پروژه عظیمی بود که با همه کارهای پیشین میرباقری تفاوت بسیاری داشت. روایت داستانی تاریخ، آن هم موضوعی چون زندگی «امام علی (علیه السلام)» جاده خطرناکی بود که میرباقری به آن قدم گذاشته بود. این پروژه پنج سال به طول انجامید. اما او هم زمان در سال ۱۳۷۳ با نویسندگی و کارگردانی فیلم «آدم برفی» سینما را هم تجربه کرد. «آدم برفی» به واسطه نگاه متفاوت به مقوله مهاجرت به فرنگ و ایفای نقش اکبر عبدی تا سه سال توقیف شد. مجموعه تلویزیونی «امام علی (علیه السلام)» نیز با نگاه های خاصی که در پیش بردن داستان و نقش قطام در این مجموعه اعمال شده بود، پس از پخش از تلویزیون حاشیه هایی به وجود آورد. او هیچگاه از این حاشیه ها ترسید و با قوت به کار خود ادامه داد. فیلم سینمایی «ساحره»، مجموعه تلویزیونی «مسافر ری»، نمایش «پرده عاشقی» و مجموعه «معصومیت از دست رفته» آثار دیگر میرباقری هستند که تا سال ۱۳۸۲ که آغاز پروژه عظیم «مختارنامه» بود، ساخته شدند. ساخت این مجموعه هشت سال به طول انجامید و وی تمام توان و انرژی خود را برای خلق یک اثر ماندگار به کار گرفت. سید داوود میرباقری اکنون و در این روزها خود را برای ساخت مجموعه «سلطان فارسی» آماده می کند.

کارگردان:

۱ - مسافری (۱۳۷۹)

قرن سوم هجری، مقارن با خلافت عباسی (دهمین خلیفه) و امامت دهمین پیشوای شیعه امام هادی (ع) است. عبدالعظیم حسنی یکی از شاگردان و مریدان امام هادی (ع) مغضوب دستگاه خلیفه است. پس از تخریب بارگاه امام حسین (ع) در کربلا به دستور عمال خلیفه، عبدالعظیم به توصیه امام هادی (ع)، به مهاجرتی طولانی به سمت ایران و شهرری دست می زند. این هجرت از نظر سیاسی بسیار پراهمیت است و عبدالعظیم طی این مسافرت، حامل پیام امام هادی (ع) به علویان ایرانی است. او در این مسافرت طولانی با خطرات و حوادث گوناگونی روبرو می شود و در مواجهه با نژادها و اقوام مختلف ساکن ایران، جلوه هایی از فرهنگ شیعه اصیل را آشکار می سازد. سرانجام پس از مسافرتی خطیر و انباشته از حوادث تلخ

سید محمد داوود میرباقری (مشهور به داوود میرباقری) متولد ۱۳۳۷ شاهرود است. او دو سال در حوزه علمیه (مدرسه ای در شاهرود) به تحصیل علوم دینی پرداخت. در سال ۱۳۵۵ وارد دانشگاه پلی تکنیک (امیرکبیر فعلی) شد و در ۱۳۵۹ در رشته مهندسی معدن از این دانشگاه فارغ التحصیل شد. با سابقه ای که در تحصیلات حوزوی داشت همیشه میل مطالعه ای متون مذهبی را در خود احساس می کرد. با توجه به شرایط انقلابی آن روزها به کتاب های دکتر شریعتی علاقه مند شد و کتابی را نیز در مورد سردار جنگل؛ میرزا کوچک خان مطالعه کرد. در سال های منتهی به انقلاب اسلامی که گروه های چپ فعالیت های فرهنگی - هنری زیادی انجام می دادند، خلأ حضور بچه مسلمان ها در این عرصه ها انگیزه ای شد که با کمک دیگران گروه نمایش «سازمان دانشجویان مسلمان» را در دانشگاه شکل دهد. پایگاه فعالیت هایش مسجد دانشگاه بود و از همان جا در جریان برنامه های دانشجویان برای تسخیر لانه جاسوسی قرار گرفت.

در سال ۱۳۵۶ وارد گروه فیلم و سریال شبکه اول شد. وی یک دوره سه ساله هنرآموزی تئاتر در «تئاتر شهر» گذراند. در همین دوره، نمایشنامه «ایوان مدائن» را نوشت که مورد توجه اساتیدش قرار گرفت و با تشویق ایشان انگیزه تلاش هرچه بیشتر در این عرصه را پیدا کرد. پس از پایان تحصیل در دانشگاه به امور تربیتی مدارس رفت و در حوزه نمایش متمرکز شد. از همان جا با تلویزیون آشنا شد و اجرای تلویزیونی «ایوان مدائن» را تجربه کرد. پس از آن دو نمایشنامه «آینه خیال» و «اسکندر، شاه مغلوب» را به همان شیوه به اجرا





و شیرین به مقصد می‌رسد.

۲ - ساحره (۱۳۷۶)

مردی که در خانه ای بزرگ و قدیمی همراه مادر ناتوان خود زندگی می‌کند، به بازیگر جوان يك گروه تئاتر علاقه مند شده و از او تقاضای ازدواج می‌کند. دختر موافقت خود را اعلام کرده و ازدواج سر می‌گیرد. مرد از همان ابتدا به طور غیرمستقیم ارتباط دختر با دوستان و کار سابقش را قطع می‌کند، اما از آن جا که سخت به او علاقه نشان می‌دهد دختر به این امر اهمیت زیادی نمی‌دهد. رفته رفته زن متوجه اوضاعی غیرعادی در خانه می‌شود و طی حوادث بعدی زن درمی‌یابد که مرد شخصیتی دوگانه دارد. او هنگامی که در خارج تحصیل می‌کرده مانکنی کنترل شونده که شباهت زیادی به يك زن داشت را خریده و به ایران می‌آورد و کسی که هر شب با او به صحبت می‌نشیند همان مانکن است. يك روز زن خود را به شکل مانکن درمی‌آورد و مرد در انباری، دو موجود با حرکاتی شبیه به هم می‌بیند. در شرایطی بحرانی مرد بر سر مانکن می‌کوبد و آن را نابود می‌کند. در انتها مرد و همسرش به همراه مادر پیر به محل تازه ای نقل مکان می‌کنند.

۳ - آدم برفی (۱۳۷۳)

[عباس خاکپور بعد از چند حرکت شکست خورده برای گرفتن ویزای آمریکا، به پیشنهاد يك دلال ایرانی تغییر چهره داده و به ظاهر يك زن درمی‌آید. با این ترفند او می‌تواند ویزای مهاجرت به آمریکا را بگیرد. اما در این بین با زنی ایرانی (دنیا) آشنا می‌شود که توسط شوهر سابقش به ترکیه کشانده شده و آواره و سرگردان به حال خود رها شده است. خاکپور که رفته رفته به زن دل بسته، فکر سفر به آمریکا را از سر بیرون می‌کند و تصمیم می‌گیرد به ظاهر قبلی خود بازگشته با دنیا ازدواج کند و به ایران باز گردد.]

نویسنده:

۱ - مسافری (۱۳۷۹)

۲ - مرد بارانی (۱۳۷۸)

۳ - آدم برفی (۱۳۷۳)

بازنویسی فیلمنامه :

۱ - ساحره (۱۳۷۶)

۲ - معجزه خنده (۱۳۷۵)

آثار تلویزیونی :

۱ - مختارنامه

۲ - معصومیت از دست رفته

۳ - مسافری

۴ - امام علی (ع)

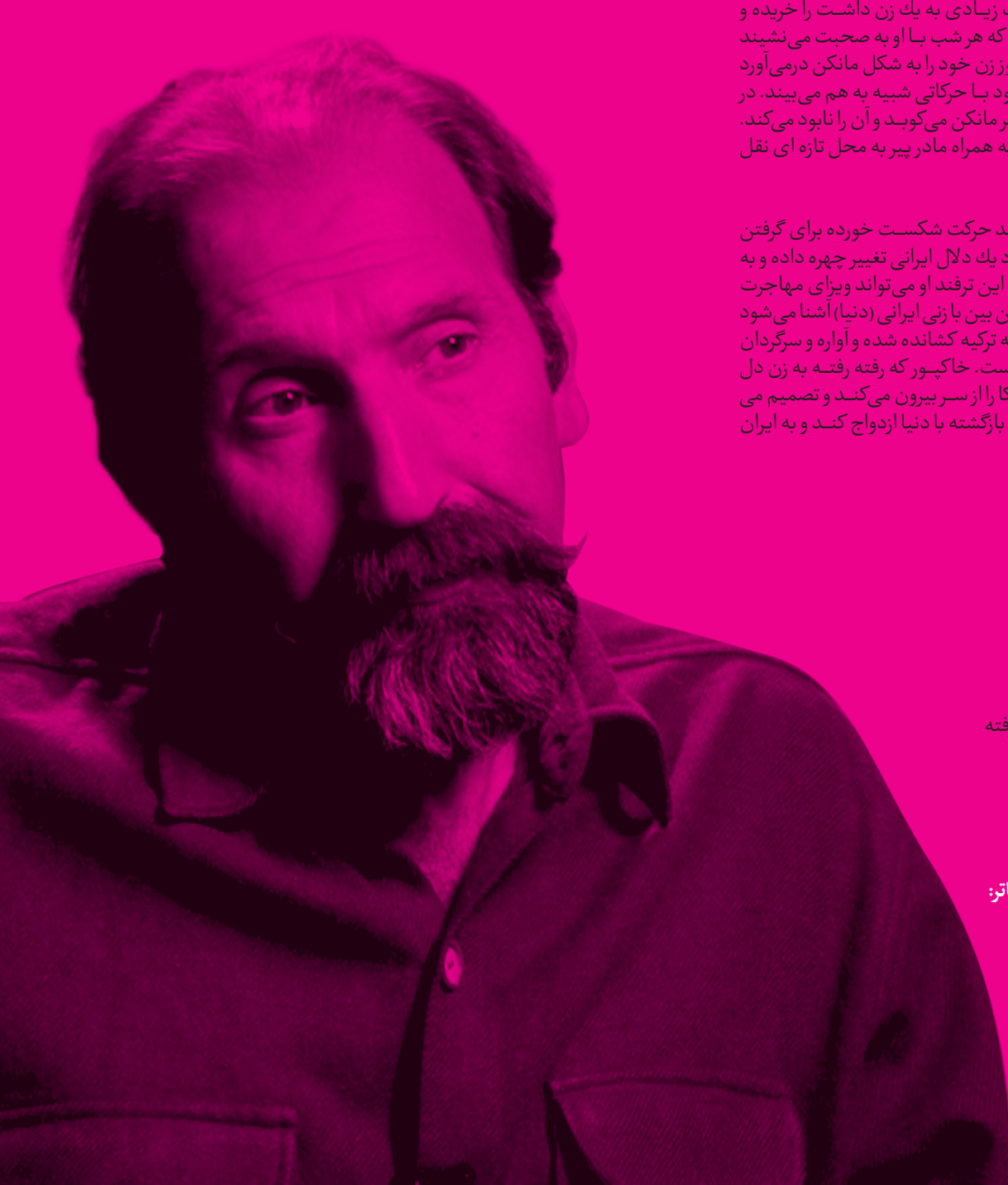
۵ - رعنا

۶ - گرگ‌ها

نویسندگی و کارگردانی تئاتر:

۱- عشق آباد

۲- دندون طلا



سید دوست داشتنی ستودنی

سید داوود میرباقری از نگاه یوسفعلی میرشاک



من برای جناب میرباقری توفیق بیشتر آرزو می‌کنم و امیدوارم که ایشان سال‌ها زنده باشد و به کاری که آغاز کرده، در سینما، تلویزیون و تئاتر ادامه بدهد. ایشان هر وقت فیلم ساخته، فیلمش غالباً پُرسرو صدا بوده، مخاطب را جذب کرده؛ مثل «آدم برفی». هر وقت سریال ساخته، مثل سریال امام علی (ع) یا مختارنامه، توانسته ایجاد حادثه بکند و مخاطبان بسیاری را جلب کرده است. برخی از نمایشنامه‌هایی که ایشان نوشت و اجرا کرد، باز همین تأثیر را داشتند. آقای میرباقری به شدت مستعد، متواضع و کاری هستند. اگر من پشتکار ایشان را می‌داشتم، خیلی کارهایم کردم.

یک ویژگی دیگری که آقای میرباقری دارند این است که روشنفکرزدگی ندارد. خیلی‌ها اگر فیلم «آدم برفی» را ساخته بودند، فوراً مخالفت‌ها و اعتراض‌هایی که شد را بهانه‌ای برای اعتراض قرار می‌دادند و به خارج می‌رفتند و به اپوزیسیون می‌پیوستند؛ که آقا به فریاد برسید! اینها با هنر مخالف هستند و نمی‌گذارند کار بکنیم، جمهوری اسلامی می‌خواهد سر هنر و هنرمند را زیر آب بکند و از این قضا یا. همچنان که دیدیم آدم‌هایی با یک صدم استعداد میرباقری و با فیلم‌هایی که با زور تعارف - اگر کسی بلیط مجانی به خلاق بدهد که بروند و فیلم را ببینید - با یک صدم استعداد میرباقری و فیلم‌هایی به شدت ناموفق، خودشان را به اپوزیسیون متصل کردند و این را مفری برای گریز از شرایط فعلی کردند.

سید داوود آدم به شدت مستقلى است و کلاه سرش نمی‌رود. تأثیرپذیر نیست، یک دنده هم نیست. نمی‌دانم، همه‌ی شاه‌رودی‌ها این قدر عاقل هستند یا نه؟ روزگاری از نزدیک این توفیق را داشتم که در خدمتش باشم. به نظر من شخصیتی ستودنی است. راه رخنه در این شخصیت نیست. یعنی این جوری نیست که کسی بتواند او را جا کن کند.

اصلاً هنرمند باید این توانایی و این ویژگی را داشته باشد که سریع‌الانفعال و سریع‌التأثیر نباشد؛ هر کسی چهار کلمه حرف زد، فوراً متأثر نشود که بخواهد راهش را جدا کند یا راه دیگری در پیش بگیرد. دیگر این که میرباقری واقعا خودش را، زندگی‌اش را، فرجام زن و فرزندش را در این سرزمین جستجو می‌کند و می‌خواهد ایرانی باشد. می‌خواهد مسلمان باشد. بی‌سرو صدا و بی‌هیاهو کار کند. همه‌ی کارهای میرباقری پژواک زیادی داشتند. سروصدای زیادی داشتند اما خود میرباقری دنبال این نبوده که خودش را مطرح بکند و جلوی فیلم و سریالش بایستد و بگوید این منم. این نشان دهنده‌ی اصالت شخصیت سید داوود است. این سید اولاد پیغمبر، هم دوست داشتنی است و هم ستودنی؛ پایداری و استمرار که در کار ایشان بوده و صبوری‌ای که دارد و همتی که دارد برای پرداختن به این پروژه‌های عظیم و وقت‌گیر و فرساینده، آن هم با این امکانات کمی که ما در سینما و در تلویزیون داریم.

بوی عطر می‌دهد

سید داوود میرباقری از نگاه بهزاد بهزاد پور



داوود قلبش بر همه‌ی کارهایش سیطره دارد. علمش بی‌نظیر است. همه چیز را خوب می‌شناسد. منتها این قلبش هم خوشگل است. قلبش هم بوی عطر می‌دهد. میرباقری با این دانشی که دارد، با این

تکنیکی که می‌شناسد، می‌تواند سی هزار فیلم بسازد. از خیلی از کسانی که الان دارند فیلم می‌سازند، همه فیلم‌ها را در فروش درو می‌کرد. فروش را خوب می‌فهمد. جاذبه را خوب می‌فهمد. تماشاچی را می‌فهمد. ده پانزده سال وقتش را روی کار برای ابی عبدالله گذاشت. این کبوتری است که جلد یک قبه و بارگهی است. کار قبلی‌اش هم که درباره‌ی امیرالمؤمنین بود. دل داوود میرباقری را خریدند. دل او را بوسیدند. بوی عطر می‌دهد. دست خودش هم نیست. حیران ابی عبدالله است. حیران امیرالمؤمنین است. تا حد مرگ به سمت اینهاست. عقربه‌ی قطب‌نمایش به این سمت است. وقتی من یاد میرباقری می‌افتم و اسمش را می‌برم، تمام بدنم پر از انرژی می‌شود. بسیار از دیدن این آدم و دیدن کارهایش لذت می‌برم. احساس می‌کنم داوود میرباقری فخر و افتخار است. وجودش افتخار است. من با میرباقری صفا می‌کنم. ممکن است کسی با هنرمندان چنین ارتباطی نداشته باشد، ولی من از این آدم‌ها لذت می‌برم. او دنبال مفاهیم درخشان است. مگر درخشان‌تر از ابی عبدالله کسی هست؟! «معصومیت از دست رفته» اش هم آدم را دیوانه می‌کند. این به خاطر روح میرباقری است. هر کس درون خودش را فیلم می‌سازد. نگاه خودش را فیلم می‌سازد. دل میرباقری را خریدند. برای همین عطر و بوی دیگری دارد. در اوج فهم تکنیکی

است.

داوود بتاز برویم.

یا علی مدد.

زنده به آنیم که آرام نگیریم

گفت و گو با داوود میرباقری

محمد حسین بدری

در طول سال‌ها، ارتباطی که با حوزه داشتیم و به اضافه خانواده مذهبی و شرایط اجتماعی و سیاسی آن زمان، ما را به این نوع نگاه و این نوع فعالیت علاقمند کرده بود.

عرضم این است که من از همان سال‌ها، درگیر یک سری مفاهیم و معانی و فعالیت‌های حالا اگر بشود اسمش را سیاسی گذاشت، شده بودم. ورود من به دانشگاه، این شرایط را متمرکزتر کرد؛ یعنی دانشگاه این ویژگی را داشت که هر گرایشی که بچه‌ها داشتند، در آنجا امکان فعالیت بیشتر و متمرکزتر وجود داشت. به نظر هم طبیعی بود. ما از بدو ورودمان به دانشگاه، مطالعات سیاسی و اجتماعی و مذهبی داشتیم و در آن سال‌ها بیشتر کتاب‌های دکتر شریعتی و مفهوم ادبیات جدیدی که وارد حوزه مذهب شده بود، ملاک توجه بود. ما هم علاقمند بودیم و اینها را با حساسیت و حوصله زیاد دنبال می‌کردیم. فعالیت‌های ما در دانشگاه، از آشنایی با این جو شروع شد و استمرار پیدا کرد تا به انقلاب رسیدیم. از آن به بعد فعالیت‌ها و مبارزات علنی و فراگیر شد؛ مردمی شد.

خاطر من هست که آن روزها، فعالیت‌های سیاسی و مذهبی بیشتر در خود دانشگاه‌ها متمرکز بود. هنوز ادبیات و گفتمان انقلاب خیلی رایج نشده بود که بین مردم بیاید و مردم بخواهند، فعالیت‌های اساسی و مشارکت جدی داشته باشند. به همین دلیل در همین فعالیت‌هایی که خودمان داشتیم، خلاصه می‌شد. سازمانی به اسم «دانشجویان مسلمان» تشکیل شده بود و ما هم ارتباط داشتیم و فعالیت‌های سیاسی به شکل مباحثاتی در حوزه برخی مفاهیم مذهبی مثل عدالت اجتماعی انجام می‌دادیم. در جو دانشگاه بحث‌ها در این زمینه محدود می‌شد تا این که نهضت انقلاب فراگیر و مردمی شد. از دیوارهای دانشگاه بیرون آمد و به اجتماع کشیده شد. در اصل مردم یک جورهایی با سرعت خیلی زیاد از حال و هوای دانشگاه‌ها

فضای آن سال‌هایی که شما وارد دانشگاه

پلی تکنیک شدید، برای نسل ما تقریباً غریبه

است و ما نمی‌دانیم چه فضایی است. شما در

چه موقعیتی وارد آن دانشگاه شدید؟

من قبل از انقلاب وارد دانشگاه پلی تکنیک و امیرکبیر فعلی شدم؛ سال ۵۵. شرایط اجتماعی و سیاسی آن سال‌ها خیلی خاص بود. هنوز مفاهیم، واژه‌ها و گفتمان انقلاب، خیلی رایج نبود. عمده فعالیت‌های برو بچه‌ها در دانشگاه، فعالیت‌های مخفیانه بود. مثل پخش کردن اعلامیه و مبارزاتی که ویژگی‌های خاص خودش را داشت. در آن شرایط روی دانشگاه‌ها کنترل خیلی زیاد بود و تقریباً یک فضای شبه نظامی حاکم بود. البته دیده نمی‌شد اما پشت صحنه اتفاقات، این کنترل‌ها خیلی شدید بود. بچه‌ها مراقب بودند و فعالیت‌های مذهبی و سیاسی آنها بیشتر در خفا صورت می‌گرفت و برای خودشان، احتیاط‌های لازم را داشتند. ما در چنین فضایی وارد دانشگاه شدیم.

من هم با توجه به اینکه در سال‌های دبیرستان با فضای مذهبی و مبارزات سیاسی کمی آشنا شده بودم و هم به دلیل سابقه‌ای که خودم شخصاً داشتم و دو سه سال در حوزه تحصیل کرده بودم، به هر حال با مفاهیم ستم‌شاهی و عدالت اجتماعی خیلی بیگانه نبودم. با این فضا آشنا بودم. حتی یادم هست کلاس یازدهم که بودم و رشته ریاضی می‌خواندم، یک انشا نوشتم که چکیده این انشا روی کتابی که اگر اشتباه نکنم، آقای دکتر آیت نوشته بودند، متمرکز بود؛ مفهوم «موجیم که آسودگی ما عدم ماست / ما زنده به آنیم که آرام نگیریم». بیشتر روی این شعر از اقبال متمرکز بود. این خیلی بازتاب پیدا کرد و دوستان فکر کردند که من خیلی فعالیت‌های سیاسی متمرکزی دارم. از آنجا، یک مقدار ارتباط ما با برو بچه‌هایی که فعالیت‌های مذهبی-سیاسی داشتند، گسترده‌تر شد. در صورتی که من خیلی فعالیت تشکیلاتی نداشتم. مفاهیمی بود که

اصلاً مبنای ورود من به

حوزه هنر از همین نقطه آغاز

شد که گروهی شکل گرفت

و کلاس‌ها و دوره‌هایی و

این وضعیت ادامه پیدا کرد

تا انقلاب. بعد از انقلاب،

ضرورت فعالیت در حوزه

هنر، برای بچه‌های مسلمان

خیلی زیاد شد. احساس

کردند که باید کار جدی

بکنند

و فعالیتی که در دانشگاه بود، جلو افتادند. طبیعی است که برو و بچه‌های دانشجوی هم بین مردم رفتند و تاریخ انقلاب به آن شکلی که مطالعه کرده‌اید، شکل گرفت.

شما در حوزه علمیه، طلبه رسمی بودید؟

نمی‌شود اسمش را طلبه رسمی گذاشت. پدرم خیلی علاقمند بود که یکی از فرزندانش در کسوت روحانیت باشد. من هم چون پسر بزرگ بودم، اول روی من آزمایش شد! ما هم رفتیم و دو سه سالی را در حوزه علمیه شاهرود در روستایی از روستاهای پشت بسطام شاهرود به اسم «آبریش» که روحانی زیاد داشت و اغلب این روحانیون هم فعالیت‌های خیلی زیادی در حوزه مشهد و قم داشتند، گذرانیدیم. آنجا حوزه علمیه‌ای تأسیس کرده بودند.

چرا پدر شما می‌خواست شما روحانی بشوید؟ خودش روحانی بود؟

ما از سادات هستیم. پدرم آدمی بودند که به مسائل مذهبی و روحانیت خیلی علاقمند بودند. دوست داشتند دیگر.

خودشان چه کاره بودند؟

کشاورز بود اما به دلیل این که پدر مرحومم دوستانی در آنجا داشت، ما هم رفتیم. البته تحصیلات من در زمینه دروس علمیه مذهبی... حالا آن زمان درس علمی می‌گفتند. این هم برای من خیلی جالب بود که به درس‌های جدید «علم» نمی‌گفتند!

مثلاً می‌گفتند، اینها فضل است و آنها علم است.

آن را علمی‌تر می‌دانستند. من در آن موقع فقط موفق شدم، جامع‌المقدمات را تحصیل کنم که بیشتر آشنایی با ادبیات عرب است. بعد هم با یک شرایطی از حوزه بیرون آمدم و تحصیلات جدید را دنبال کردم. یعنی من تا کلاس پنجم خوانده بودم و بعد، دو سه سالی درگیر دروس حوزوی شدم و بعد از کلاس ششم دوباره ادامه دادم. بعد هم دبیرستان و رشته ریاضی و بعد هم وارد دانشگاه شدم.

چرا حوزه را ادامه ندادید؟

داستانش خیلی مفصل است. من خیلی به سینما علاقه داشتم. یعنی در همان دوران با سینما آشنا شدم. پرده نقره‌ای سینما عجیب مرا جادو کرده بود. در آن دوره، سینما رفتن برای طلبه‌ای که در حوزه درس می‌خواند، یک عیب بزرگ محسوب می‌شد. در اصل یک ضعف بود و نگاه خوبی نسبت به سینما وجود

نداشت. وقتی که من برای اولین بار به سینما رفتم، این قدر این پدیده مرا شیفته خودش کرد که دیگر نتوانستم ترک بکنم. همین خصلت سینما رفتن من شرایطی را به وجود آورد که احساس کردم شاید این شرایط در شان یک روحانی و طلبه‌ای که تحصیلات حوزوی می‌کند، نیست. بنابراین باید تکلیف خودم را با خودم روشن می‌کردم. به همین دلیل ترجیح دادم که بیرون بیایم. به دلیل همین علاقه وافری که به سینما پیدا کردم، آمدم و تحصیلات جدید را ادامه دادم.

این که نگاه خوبی نسبت به سینما وجود

نداشت، منطقی بود یا سخت‌گیری می‌کردند؟

چرا، بخش زیادی از آن منطقی بود. دلیلش هم مضامین و جوی بود که بر فیلم‌های تولید شده حاکم بود. بخش عظیمی از این تولیدات، اخلاقی نبود. طبیعی بود که با عقاید و باورهای مذهبی تضاد پیدا بکنند و یک درگیری‌ها و چالش‌هایی را به وجود بیاورد. از نظر من بخشی از آن، نگاه درستی بود.

آن زمان سازمان دانشجویان مسلمان، یک گروه نمایشی داشت. نه؟

بله. وقتی ما وارد سازمان دانشجویان مسلمان شدیم. یادم رفت، این نکته را خدمت شما بگویم. فعالیت سیاسی در دانشگاه‌ها، آن زمان تقسیم شده بود. عده‌ای کمونیستی فکر می‌کردند و گروه‌های کمونیستی را تشکیل می‌دادند. از توده‌ای گرفته تا چریک‌های فدایی خلق و چه و چه. تعدادشان زیاد بود. به هر حال یک جوی به عنوان تفکر مارکسیستی در دانشگاه‌ها غلبه داشت و عده زیادی از دانشجویان را تحت تأثیر خودشان قرار داده بود و جذب شده بودند. در آن فعالیت‌ها، سازمان دانشجویان مسلمان مهجور واقع شده بود. این گروه‌ها بیشتر هم با فعالیت‌های سیاسی مدرن که حالا سینما باشد و تئاتر و این‌ها آشنایی داشتند و بیشتر گروه‌های فوق برنامه دانشگاه، روی این نوع برنامه‌ها متمرکز بود و اغلب آنها هم دست چپی‌ها بود. بچه‌ها از این لحاظ خیلی ناراحت بودند و می‌گفتند، باید شرایطی پیش بیاید که ما بتوانیم فعالیت‌های نمایشی و سینمایی داشته باشیم.

من به دلیل همان علاقه‌ای که خدمتتان عرض کردم، بیشتر به سمت تئاتر گرایش پیدا کردم. یک گروهی شکل گرفت که کار تئاتر بکند. چون در این زمینه اطلاعات خیلی کم بود، تصمیم گرفته شد که اساتیدی را دعوت بکنند و کلاس‌هایی بگذارند. اصلاً مبنای ورود من به حوزه هنر از همین نقطه آغاز شد که گروهی شکل گرفت و کلاس‌ها و دوره‌هایی و این وضعیت ادامه پیدا

خیلی علاقمند بودم که چرا این همه مفهوم داریم، این همه شخصیت داریم، در حوزه تاریخ و اجتماع این همه ماجرا داریم، چطور نمی‌توانیم اینها را به فیلم تبدیل بکنیم؟ در اصل یکی از چالش‌های جدی من با خودم این بود که من باید این را خوب یاد بگیرم و بتوانم، در یک دوره‌ای این مفاهیم را به نمایش یا تصویر تبدیل بکنم

داریم. چرا نمی‌توانیم این را منعکس بکنیم؟ قسمت ما این شد که در فعالیت‌های حرفه‌ای‌مان، یک دوره را با رعنا که به هر حال، یک کار سیاسی-اجتماعی بود و من در آن دوره‌ها بیشتر فضاهايش را تجربه کرده بودم، به سر شود.

اینجا شاید بد نباشد نکته‌ای را بگویم که به نظم با اهداف این جشنواره که شما درگیرش هستید، هماهنگی دارد. بچه‌هایی که به این حوزه قدم می‌گذارند، باید حواس‌شان خیلی جمع باشد که به مفاهیم و فضاهایی بپردازند که تجربه و لمس کرده‌اند یا همه‌جوره احساس می‌کنند ابعاد آن را می‌شناسند. این به ما خیلی کمک می‌کند، یعنی شناخت ما از شرایطی که در آن قرار داریم و زندگی می‌کنیم و با مفاهیمی که درگیرش هستیم، به ما خیلی کمک می‌کند تا اثری بسازیم که مفاهیم آن تأثیرگذار باشد؛ قابل درک و قابل باور باشد. لذا من همیشه به دوستان توصیه می‌کنم که بیشتر به سمت مفاهیمی بروید که می‌شناسید و یک ارتباط و نسبتی با آن دارید. این به شما خیلی کمک خواهد کرد که فضای فیلم و فضای نمایش شما، خیلی قابل لمس در بیاید. وقتی این اتفاق می‌افتد، تأثیرگذاری آن اثر هنری خیلی زیاد می‌شود. وقتی که تماشاگر نگاه می‌کند، احساس می‌کند کاری را می‌بیند که با فرهنگش، با روحیه و خلیاتش یک نسبتی دارد. این شناخت خیلی مهم است.

«گرگ‌ها»، یک کار تخیلی بود و من بیشتر روی مضامینی متمرکز بودم که دوست داشتم. از جمله همان مسأله عدالت و عدالت اجتماعی، باور و عقیده و ارتباط با خدا. اگر دقت کرده باشید، معانی اصلی گرگ‌ها اینها بود. حاکمی که ستمکار است و حکیم فرزانه‌ای که با مردم ارتباط دارد و عقیده‌اش را کاملاً در زندگی اجتماعی و سیاسی خودش آورده است. اگر عملکردش را ببینید، متکی بر همان اصول اعتقادی است. اینها طی ماجرای که اتفاق می‌افتد، باهم ارتباطی پیدا می‌کنند و این حکیم تصمیم می‌گیرد که تأثیری از منظر اعتقادی روی این حاکم بگذارد و قصه بر این مبنا شکل می‌گیرد.

عرضم این است که در گرگ‌ها، درگیر مفاهیمی بودیم که من دوست می‌داشتم راجع به آن کار بکنم. باور ما نسبت به خدا، باور ما نسبت به معاد، باور ما نسبت به عدالت، بر اساس اصولی که به آن اعتقاد داریم، مسأله بود. «گرگ‌ها» به بخشی از این مطلب می‌پرداخت. فضای «رعنا» یک مقدار امروزی‌تر بود. آن روزها احساس می‌کردم که باید یک مقدار راجع به انقلاب حرف زد. راجع به این مفاهیمی که فراگیر شده و در زندگی اجتماعی ما آمده و این قدر تأثیر گذاشته، باید کار بکنیم. «رعنا» نقطه آغاز آن فصل کار بود.

کرد تا انقلاب. بعد از انقلاب، ضرورت فعالیت در حوزه هنر، برای بچه‌های مسلمان خیلی زیاد شد. احساس کردند که باید کار جدی بکنند. بعدش به این رسید که تصمیم بگیرند، با تأثیر شهر که یک مرکز آموزشی راه انداخته بودند، صحبت بکنند و از دانشگاه‌های مختلف برای آموزش دیدن ثبت نام کرده بودند. از پلی تکنیک هم ما بودیم و رفتیم. تعدادی حدود صد و ده بیست نفر از دانشجویانی که با انجمن‌های اسلامی و سازمان دانشجویان یک جورهایی ارتباط داشتند، معرفی شده بودند. در حدود سه سال در تأثیر شهر، حوزه‌های مختلف هنری را طی کردیم. از نویسندگی و کارگردانی و بازیگری. منتها در طول این سه سال، بچه‌ها کمی کم شدند و کم شدند تا این که عده محدودی ماندند. عده محدودی که من از جمله آن آدم‌ها بودم. کلاس‌های خیلی خوبی بود. یعنی سه سال و اندکی فعالیت خیلی جدی در زمینه آموزش دیدن اصول اساسی تأثیر، اعم از نویسندگی، بازیگری، کارگردانی، همان دوره بود که کلاس‌های آقای بهروز غریب‌پور که بیشتر تحلیل نمایش بود و این تحلیل نمایش هم بیشتر مبتنی و متکی به اصول نمایشی ارسطویی و نمایش یونان باستان بود. از آنجاها شروع می‌شد که من در این دوره خیلی فعالیت متمرکزتری پیدا کردم و خیلی باعلاقه دنبال کردم و بعد از این سه سال دوره نمایشی، به شکل رسمی انتخاب کردم که اگر در این حوزه فعالیت بکنم، مؤثرتر و مفیدتر هستم. بنابراین به این نتیجه رسیدم که دانشگاه را رها بکنم و فعالیت را بیشتر در این حوزه متمرکز بکنم و تا به امروز هم ادامه داشته است.

یک کارهایی مثل «گرگ‌ها»، مثل مجموعه

«رعنا» که در سال‌های نوجوانی ما بخش

می‌شد، نسبتش دقیقاً با دغدغه‌های داوود

میرباقری چیست؟

من تا حدودی در توضیح این سرنوشت و مسیری که تقدیر ما را به آن کشاند، خدمت شما توضیح دادم. به دلیل ارتباطم با سازمان دانشجویان مسلمان و یک سری مفاهیم مذهبی، خیلی علاقمند بودم که چرا این همه مفهوم داریم، این همه شخصیت داریم، در حوزه تاریخ و اجتماع این همه ماجرا داریم، چطور نمی‌توانیم اینها را به فیلم تبدیل بکنیم؟ در اصل یکی از چالش‌های جدی من با خودم این بود که من باید این را خوب یاد بگیرم و بتوانم، در یک دوره‌ای این مفاهیم را به نمایش یا تصویر تبدیل بکنم. مجموعه‌هایی که تا همین امروز ساخته‌ام، نسبتی با این دغدغه و چالشی که در آن روزها داشتم، دارند. یعنی من هنوز هم از ذخیره‌های آن روزها، به لحاظ سوژه استفاده می‌کنم. آن روزها خیلی دوست داشتم و می‌گفتم ما شخصیتی مثل امام علی را



من همیشه به دوستان
توصیه می‌کنم که بیشتر به
سمت مفاهیمی بروید که
می‌شناسید و یک ارتباط و
نسبتی با آن دارید. این به
شما خیلی کمک خواهد
کرد که فضای فیلم و فضای
نمایش شما، خیلی قابل
لمس در بیاید. وقتی این
اتفاق می‌افتد، تأثیرگذاری آن
اثر هنری خیلی زیاد می‌شود

که اصل و اساس و جوهره این شخصیت بر جستجوی خدا و حقیقت متمرکز است. چنین مضمونی احتیاج به حوصله و دقت دارد و ظرافت‌های خیلی زیادی در آن هست که نمی‌شود همین جوری تولیدش کرد. با دوستانی هم که تصمیم‌گیرنده هستند، صحبت کردم. گفتم که سلمان باید با دقت و حوصله تولید بشود. چون جاهایی را نشانه می‌گیرد که خیلی حساس و حیاتی هستند. بنابراین نمی‌شود با مفهومی مثل خداوند و جستجوی خداوند و درک و باور خداوند، خیلی با عجله برخورد کرد.

در فیلم امام علی یا مقطعی از زندگی امیرالمؤمنین که شما در امام علی ساخته‌اید، نقش عمار یاسر واقعاً این قدر برجسته است که شما در فیلم نشان می‌دهید؟ یعنی در واقعیت تاریخی‌اش، عمار این قدر آدم بزرگی است؟

عمار شخصیت خیلی بزرگی است. ما از پیامبر روایتی داریم که مراتب ایمان را تقسیم‌بندی می‌کنند می‌فرمایند که اگر ایمان ده مرتبه داشته باشد عمار کجا است، سلمان کجا است، ابوذر کجا است. شخصیت عمار، شخصیت بسیار بزرگ و تأثیرگذار و پررنگی بود؛ به خصوص در نوع باور و نگاهش به مسأله ولایت. یکی از افرادی که بعد از سقیفه بنی ساعده به امام علی وفادار ماندند، عمار بود. روایت شده که در تشییع پیکر مطهر حضرت زهرا سه نفر حضور داشتند. عمار یکی از آنها بود. این قدر به اهل بیت و خانواده امیرالمؤمنین نزدیک بود. بنابراین حضورش خیلی پررنگ بوده است. من فکر کردم که شاید سؤال باید اینجوری به ذهن شما می‌رسید که چرا نقش عمار کمرنگ است؟!

دقیقاً در ماجراهای جنگ صفین و معرکه‌های خیلی سخت آن، کار او عملاً چه بوده است؟ می‌خواهم این را علاوه بر آن چیزی که ما در فیلم دیدیم، بگویید که به چه دلیل این قدر اهمیت پیدا می‌کند؟ غیر از قرابتش با اهل بیت.

به دلیل نسبتش با مسأله ولایت و حضرت امیرالمؤمنین؛ یعنی شما اگر در جنگ‌ها نگاه بکنید، حضرت فرمودند هر جایی که عمار هست، حق آنجا است. این خیلی نکته مهمی است. نوع نگاه عمار، باورها و اعتقاداتش، جبهه حق را تبیین می‌کند. لذا در روایت هست و خود عمار هم در فیلم می‌گوید که از پیامبر شنیدم که فرمود: «عمار، تو به دست شقی‌ترین قوم کشته می‌شوی. شکر خدا که شرایط اینجوری است و من شقی‌ترین قوم را فهمیدم که چه کسانی هستند.»

شما یک جایی گفته بودید، بعد از رعنا نتوانستم چیزهایی که مسأله خودم است بسازم.

«نتوانستم» نه به این معنا که کارهایی را که کردم، نمی‌خواستم بکنم. یک سری مفاهیم و شخصیت‌ها در ذهن من بود، به حوزه‌هایی علاقمند بودم که می‌خواستم در استمرار کارهایی که می‌کنم، باشند. اینها فرصت جریان پیدا کردن و زندگی پیدا کردن را پیدا نکردند.

مسأله شما چی بود که می‌خواستید بسازید؟

دوستان ضرورتی را تشخیص می‌دادند و به من توصیه می‌کردند که الان وقتش است که این کار را بکنی. بنابراین آن چیزی که در ذهن من بود، مدام به تأخیر می‌افتاد. اگر کارهایی که من کردم را بررسی بکنید، مثلاً امام علی پنج سال وقت مرا گرفت. مختار هفت هشت سال وقت مرا گرفت. مثلاً من خیلی دوست می‌داشتم که در ادامه فعالیت‌هایی که در تلویزیون داشتم، «سلمان» جلوتر بیفتد. دائم به تأخیر می‌افتاد. یا سوژه‌ای در راستای «رعنا» در ذهن من بود که اسمش را هم «سفر هفتم» گذاشته بودم. شاید بخش زیادی از آن، زندگی خود من بود. ماجرای یک جوان که از روستا می‌آید و مسیر تحصیلاتش به کجا می‌رسد و چه می‌شود و در مقاطع مختلف زندگی با چه مفاهیمی درگیر است. این فرصت بروز و ظهور پیدا نکرد. در حد طرح باقی ماند. منظورم بیشتر این است. یعنی شرایط و ضرورت‌هایی پیش می‌آمد که من را درگیر یک کار تازه‌تر می‌کرد و آنها همین جور می‌ماند. تا امروز هم مانده است. یعنی اگر این ضرورت‌ها را کنار بگذاریم و اختیار با خود من باشد، ترجیح می‌دهم که به آنها بپردازم و کار بکنم. اما یک وقت می‌بینید که نمی‌شود. به این نتیجه می‌رسیم که این موضوع می‌تواند به تأخیر بیفتد. مثلاً ساختن مختار ضرورت بیشتری دارد. بیشتر از این منظر بود. نه اینکه مشکلی یا مانعی وجود داشته باشد که من ناخودآگاه به سمت این موضوعاتی که کار کردم، رفته باشم.

هنوز سلمان در کارها هست؟ یا این که کنار گذاشته‌اید؟

هنوز در مرحله صحبت است. دوستان علاقمند هستند که ما سلمان را شروع کنیم. سلمان و اجرای پروژه‌ای مثل سلمان، با توجه به این که روی مفاهیم اعتقادی متمرکز است، خیلی حساس و وقت‌گیر است و باید خیلی با حوصله و دقت پیش رفت. بعد از مختار دوستان اصرار دارند که من این کار را زودتر شروع کنم ولی به دلیل پیچیدگی کار، من فکر می‌کنم که کار باید یک مقدار علمی و روی اصول پیش برود. چون می‌دانید

شما نگاه بکنید به چالش‌های بسیار زیادی که امثال مختار یا سلیمان صد خزاعی دارد؛ یک عالم دین، آدمی که همه عمرش را خدا خدا کرده و این جوری فکر می‌کرده که علاقمند به حضرت امیرالمؤمنین است و مسیر او را دنبال می‌کند. همین آدم در لحظه‌ای که قرار است امتحان پس بدهد، پایش لنگ می‌شود

اگر شما در مسیر مختارنامه
دقت کرده باشید، می بینید
که ما داریم، زندگی یک
جوانی را تعقیب می کنیم که
در طول مسیر از آدمی که
معتقد به نتیجه و کسب
نتیجه مؤثر است به یک آدم
تکلیف‌گرا تبدیل می شود

امروز دین و مکتب اسلام این قدر اهمیت دارد و مرکز توجه و تأثیرگذاری است، بنابراین دین پویایی است. دینی است که در زمان مدرنیته و دوره‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم، توانسته به قدری در زندگی سیاسی و اجتماعی مردم تأثیرگذار باشد که تأثیراتش را امروز می‌بینید. یکی از ویژگی‌های این مکتب همین است که برای هر روزگاری می‌تواند مفید و مؤثر باشد. من فکر می‌کنم، سینما به عنوان یکی از ابزارهای مدرنی که در اختیار ما است، می‌تواند خیلی مثمر‌تر و پرفایده باشد. اگر ما به آن درست نگاه بکنیم.

یعنی می‌تواند، به عنوان ابزار تبلیغ دین استفاده بشود؟

صد درصد. از نگاه و منظر من بله. همین کارهایی که ما کردیم، به این نیت کردیم. به هر حال یکی از جلوه‌های تأثیرگذاریش همین است. مختار مهجور بود و بعد از ساخته شدن، انگار که مختار حیات دوباره‌ای پیدا کرد. انگار که جاری شد. این فیدبکی است که به من می‌رسد. ممکن است که من یک مقدار مبالغه بکنم اما اگر آدمی

این قدر حضور چشمگیری داشته و تبیین‌کننده مفاهیم کلیدی و جدی در حوزه حکومت حضرت امیرالمؤمنین و در ارتباط با مسائل اعتقادی بودند. درک و تشخیص عمار و مسیر عمار همیشه مهم بوده است. برای خواص، این جوهری مطرح است که ببینید عمار چه می‌کند. هر کاری که عمار می‌کند، شما هم تبعیت بکنید. چون مسیر درست، مسیری است که او می‌رود.

البته در مورد سلمان هم قضیه به همین شکل است. منتها سلمان این روزها را درک نکرد. سلمان در اواخر قتل عثمان از دنیا رفت. اگر کسی بخواهد، شخصیت سلمان را خوب نگاه بکند، شخصیتی که یک عمر به دنبال حق است، آخرش به عشق به علی می‌رسد. سلمان این همه مسیر را رفت تا به این نقطه برسد. عمار هم یک چنین تأثیری داشت. به همین دلیل من احساس کردم که شاید حضور عمار در امام علی، کمرنگ است.

به نظر تان نقشی که در فیلم داشته، کمتر است؟

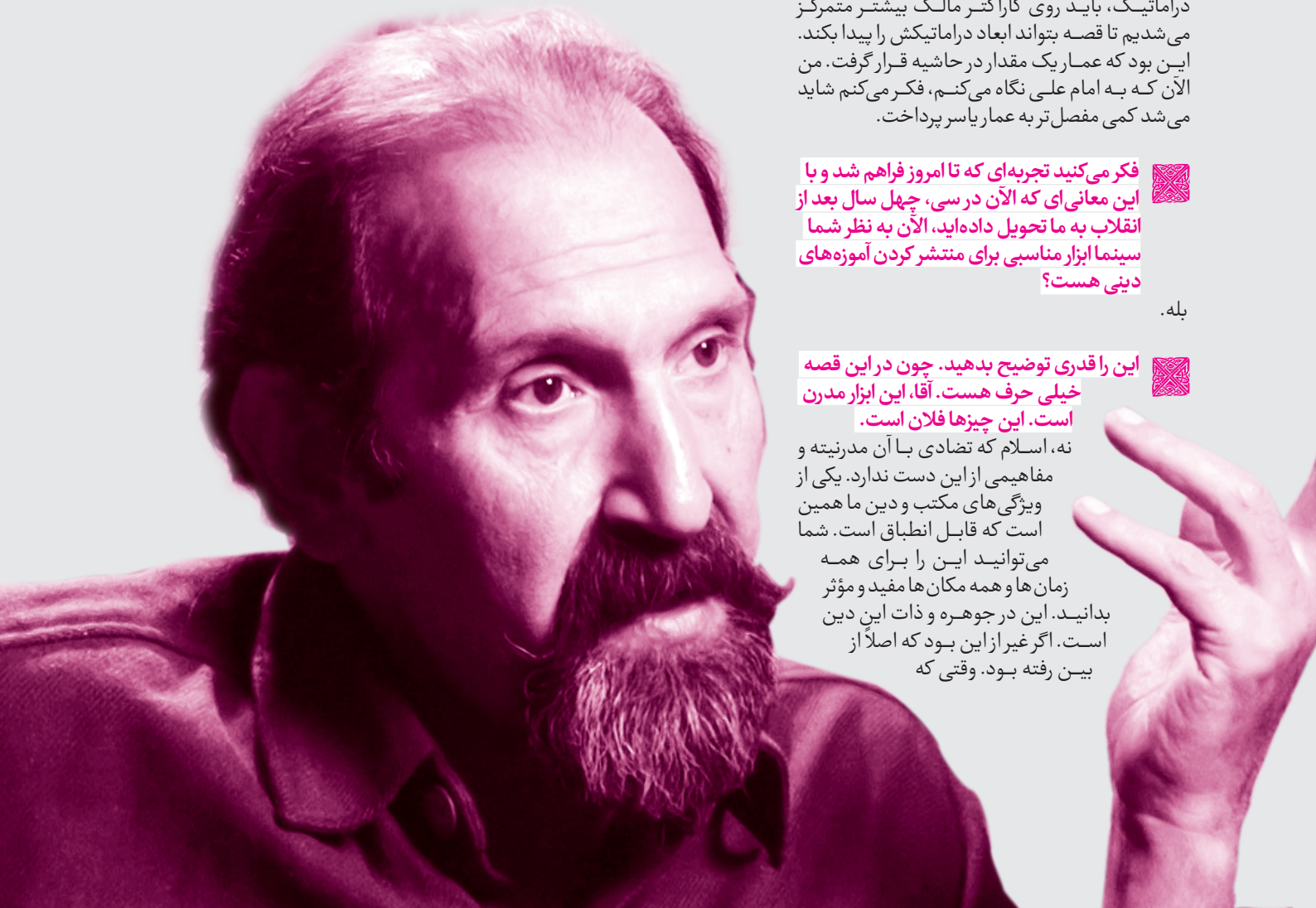
بله. چون مالک در آنجا یک مقدار وزنه بود و مرکز ثقل قصه بود، ما به دلیل مسائل فنی و ضرورت‌های دراماتیک، باید روی کاراکتر مالک بیشتر متمرکز می‌شدیم تا قصه بتواند ابعاد دراماتیکش را پیدا بکند. این بود که عمار یک مقدار در حاشیه قرار گرفت. من الان که به امام علی نگاه می‌کنم، فکر می‌کنم شاید می‌شد کمی مفصل‌تر به عمار یا سر پرداخت.

فکر می‌کنید تجربه‌ای که تا امروز فراهم شد و با این معانی‌ای که الان در سی، چهل سال بعد از انقلاب به ما تحویل داده‌اید، الان به نظر شما سینما ابزار مناسبی برای منتشر کردن آموزه‌های دینی هست؟

بله.

این را قدری توضیح بدهید. چون در این قصه خیلی حرف هست. آقا، این ابزار مدرن است. این چیزها فلان است.

نه، اسلام که تضادی با آن مدرنیته و مفاهیمی از این دست ندارد. یکی از ویژگی‌های مکتب و دین ما همین است که قابل انطباق است. شما می‌توانید این را برای همه زمان‌ها و همه مکان‌ها مفید و مؤثر بدانید. این در جوهره و ذات این دین است. اگر غیر از این بود که اصلاً از بین رفته بود. وقتی که



اهل پژوهش باشد و تحقیق بکند و این دریافت من و این چیزی که به من رسیده، درست باشد. می بینیم که چقدر مؤثر است. شما می توانید یک شخصیت را احیا کنید. و جوه تأثیرگذاری را به مردم معرفی کنید. این تأثیر می گذارد در روح و روان و موضع گیری و عقاید مردم. این ویژگی سینما است. اصولاً هنر در ذات خودش، برای چه دارد عرضه می شود؟ به خاطر اینکه زبان جذابی است. من می گویم و شما دوست دارید که بشنوید. لذا اگر بشود مفاهیم دینی و اعتقادی، شخصیت های دینی و مذهبی و ماجراها و حوادث دینی را در چارچوب این زبان دراماتیزه کرد و با این زبان مطرح کرد، قطعاً تأثیرگذاری خیلی بهتر از خطابه و کتاب و چه و چه است.

شما این کار را حرفه خودتان می دانید یا وظیفه خودتان؟

من وظیفه خودم می دانم. وظیفه است که من بعد از سی سال کار مستمر کردن هنوز طالب هستم. تشنه هستم. دلم می خواهد که باز هم ادامه بدهم. من تصور می کنم برای پاسخ به سؤال شما، دارم بلند بلند فکر می کنم... هر انسان دیگری جای من بود، شاید با مشکلات و مصائب و سختی های این کار، می گفت دیگر بس است. بالاخره این مقدار از دست ما می آمد و فعالیت کردیم. اما من هر روز که جلوتر می رویم انگار تشنه تر می شوم. فکر می کنم، یک جور تکلیف و وظیفه است که این شرایط را برای آدم به وجود می آورد. به خصوص الان که احساس می کنم نسبت به دنیایی که به آن اعتقاد دارم؛ آن دنیای معرفتی کم کار کرده ام. اگر آدم ها به رستاخیز اعتقاد داشته باشند و فکر نکنند که یک روزی خواهد بود که ما در پیشگاه خداوند، برای توضیح دادن آن چه که کردیم حاضر می شویم، آن روز است که باید دست آدم پر باشد و سرش پایین نباشد. من نمی گویم که آن آدم هستم. دارم تلاش می کنم که آن روز بتوانم توضیح بدهم.

یک جایی گفته بودید که مختار، هم کارش و هم پرداختن به این شخصیت، در مسیر اعتقاد و حرف های اساسی ما است. در راستای اعتقاد و حرف های امروز ما است. این یعنی چی؟

ببینید، برای اینکه توضیح بدهم، یک مقدمه نسبتاً طولانی لازم دارد. شرایط سیاسی اجتماعی امروز ما خیلی خاص است. به خصوص این که تفسیر از دین خیلی سلیقه ای شده است. هر آدمی با اطلاعات اندک یا یک شرایط اجتماعی یا سیاسی که فراهم شده، به خودش حق اظهار نظر می دهد و احساس می کند که او ملاک حق است. اجازه بدهید که در همین کلیت،

بیشتر توضیح ندهم.

لذا مختار تعیین می کند که اصلاً ملاک حق چیست. شما نگاه کنید به چالش های بسیار زیادی که امثال مختار با سلیمان صد خزاعی دارد؛ یک عالم دین. آدمی که همه عمرش را خدا خدا کرده و این جوری فکر می کرده که علاقمند به حضرت امیرالمؤمنین است و مسیر او را دنبال می کند. همین آدم در لحظه ای که قرار است امتحان پس بدهد، پایش لنگ می شود. دچار انحراف و مشکل می شود. حالا انحراف را طوری تلقی نکنید که... خودش یک جا می گوید که غفلت کردم، کوتاهی کردم، ترسیدم، لرزیدم، شیطان ایمازم را گرفت. فکر نمی کنید، در روزگاری که ما امروز زندگی می کنیم، از این جبهه بندی ها و جناح ها خیلی زیاد هستند و ما گرفتارش هستیم؟ بعضی وقت ها شاید اینها حجت را آن قدر عمده نکنند و آن قدر محق بدانند که یک عده آدم به دنبالشان بروند و گرفتار بشوند. من فکر می کنم، اگر توانسته باشم همین یک جمله را گفته باشم، مفهوم حرفی را که زدم کاملاً باز و تفسیر شده است.

البته این یکی از ویژگی های مختارنامه بود. خط و خط کشی های سیاسی اجتماعی و دینی را تفکیک می کرد. سعی داشت، حجت هر کسی را بشنود و نسبت آن را با حقیقت تعیین بکند. حالا یک وقت هست که اعتقاد ما در حد اعتقاد و باور باقی می ماند. یک وقت هم در عمل جاری می شود که این کار را هم کرد. یعنی مختارنامه ملاکی برای سنجش اعمال خوب و بد آدم ها بود. یعنی اگر ما عشق به اهل بیت را حقیقت مسلم بعد از پیامبر قرار بدهیم، مختار توانست. امیدوارم که توانسته باشم این را در مختارنامه خوب گفته باشم. یکی از اهداف من این بود که بگویم، کی نسبت به این اعتقاد درست عمل می کند و کی غلط. کی دنیاطلبی و عافیت طلبی را نسبت به دنبال حقیقت رفتن ترجیح می دهد. البته این هوشیاری می خواهد. ظرافت و زیرکی می خواهد. زندی می خواهد. مختار رند بود. می دانست که در شرایط خودش، باید این مسیر را چه جوری طی بکند تا به نتیجه برسد. اگر شما در مسیر مختارنامه دقت کرده باشید، می بینید که ما داریم، زندگی یک جوانی را تعقیب می کنیم که در طول مسیر آدمی که معتقد به نتیجه و کسب نتیجه مؤثر است به یک آدم تکلیف گرا تبدیل می شود. این یکی از مصادیقی بود که در آن سؤال مد نظر شما است. این هم یکی دیگر از محورهای مختارنامه بود.

در جشنواره ای مشابه همین که ما و دوستان درگیر هستیم، چند صد نفر جوان وجود دارند. غالباً جوان هستند. فکر می کنم، متوسط سنی شان کمتر از سی و پنج است که کارهای

«سفر هفتم» از سوژه هایی بود که من خیلی دوست می داشتم که بسازم. ماجرای یک بچه روستایی بود که آخرش در گذر حوادث سیاسی و اجتماعی و اعتقادی زمانه خودش رئیس جمهور کشور می شود.

است.

سینما هم یک مقوله بسیار پیچیده‌ای است و یک دانش خیلی بالایی می‌خواهد. اگر آدم‌ها در جایی احساس نکنند که بی‌نیاز از فن و بی‌نیاز از علم شده‌اند، باخته‌اند. همیشه باید روحیه‌ای داشته باشند که میل به یادگیری در آنها خیلی زیاد باشد. فکر نکنند که اگر یک کار خوب کردند و مورد توجه واقع شد، دیگر تمام شد؛ فیلمساز شدند. نه، این مثل یک دریا است که هر چه برویم به عمق و ژرفایش نمی‌رسیم. باید خودت را مدام به روز نگه داری. مدام با علم امروز در ارتباط باشی. مدام مطالعه و تحقیق بکنی. این خیلی ضرورت دارد. من بدون مبالغه عرض می‌کنم، همین الان گاه به حوزه‌هایی می‌رسم و می‌بینم که چقدر بی‌سوادم. لازم است که بروم و در این حوزه شروع به یادگیری بکنم. فکر نکنند که همین دوربین و لنز را که شناختی، دیگر شناختی. نه، ابعاد این خیلی خیلی پیچیده است و آدم مدام باید مطالعه بکند تا کاری که می‌کند، تأثیرگذار و خوب از کار در بیاید. توصیه من اینها است.

آیا شما به ساختن کارهای سیاسی. اجتماعی‌ای مثل رعنا بروی‌گردید؟

بله. اگر هم خودم به شخصه بر نگردم، محصولاتی را که الان صحبت شده و داریم تولید می‌کنیم، در همین راستا است. همین کار آخری که اخوی من انجام داد و من در تدوین و مشاوره و متنش حضور داشتم، یک کار سیاسی. اجتماعی است. من هم تا جایی که توانستم به لحاظ فکری مؤثر باشم، در این کار حضور داشتم. ظاهراً یک توافقی کردیم و قرار است که من یک کار طنز برای عید امسال بسازم. البته معلوم نیست؛ هنوز قطعی نیست. اگر ظرف چند روز آینده بررسی بکنم و ببینم که فضا و زمان به اندازه‌ای که من می‌خواهم در اختیارم هست، شاید توفیق باشد و این کار را انجام بدهم. ولی به هر حال هیچ وقت قرار نبوده که من به این فضا برنگردم. عرض کردم، «سفر هفتم» از سوژه‌هایی بود که من خیلی دوست می‌داشتم که بسازم. ماجرای یک بچه روستایی بود که آخرش در گذر حوادث سیاسی و اجتماعی و اعتقادی زمانه خودش رئیس جمهور کشور می‌شود. ولی تا به حال مجالش پیش نیامده است. انشاءالله که توفیقی باشد و عمری باشد، بتوانیم چیزهایی که در ذهنمان هست انجام بدهیم.

مختلفی دارند می‌سازند و اینها تجربه‌های آنها است. بعضی وقت‌ها در کارهایی که با هم دیدیم، یک کارهای خارق‌العاده‌ای هست که آدم باورش نمی‌شود، این را یک جوان کم‌سال و کم‌تجربه‌ای ساخته باشد. ضمن ضعف و قوت‌هایی که در کارشان هست، مسأله دارند. وقتی که آدم‌های مختلف این کارها را می‌بینند، احساس می‌کنند که این آدم‌ها مسأله دارند. البته اول راه هستند و در حال تجربه کردن و یاد گرفتن هستند. این بچه‌ها باید چه کار بکنند؟ یعنی می‌خواهم بگویم که ما رفتیم و با آقای میرباقری که بالاخره در این کار، حداقل در حوزه‌ای که ما به آن دسترسی داریم، تهش را درآورده است. سریال این قدر قسمتی هم ساخته، سینمایی آن جوری هم ساخته. کار متأثر آن طوری هم کرده که تا ته صد را درآورده است. می‌خواهیم به ما که یک جوری نماینده آن بچه‌ها هستیم، این جوری بگویم. سؤال این است. می‌گویید که بچه‌ها باید چه کار بکنند؟

در درجه اول ایمان، ایمان، ایمان؛ نسبت به کاری که می‌کنند. دوم، شناخت. شناخت فضا و شرایطی که بنا است راجع به آن کار بکنند. سوم، تخصص، یاد گرفتن، میل به یاد گرفتن. بدون مبالغه من الان احساس می‌کنم در حوزه فنی خیلی چیزها هست که نمی‌دانم. باید اینها را یاد بگیرم. باید تجربه کنم. باید بروم و درگیرش بشوم تا یاد بگیرم. میل به یادگیری همیشه باید در انسان باشد.

پس یک، ایمان داشتن به کاری که دارید می‌کنید. دوم، شناختن؛ این شناخت از مسائل و مفاهیم اعتقادی شروع می‌شود تا فضا و شرایطی که آدم درگیرش است. فضایی را که می‌خواهید کار کنید باید خوب بشناسید. اگر من فضایی را که در آن کار می‌کنم نشناسم، چه جوری می‌توانم امید داشته باشم که این فضا را به بیننده منتقل کرده باشم؟ معمولاً به بچه‌ها می‌گویم بروید در جاها و حوزه‌هایی کار کنید که روابط را خوب می‌شناسید. آدم‌ها را خوب می‌شناسید. از این حیثش گرفته تا آنچه که بالاخره من باید نسبت به عقاید من شناخت داشته باشم. من که نمی‌توانم بگویم مسلمان هستم و همین کافی است. اشهد ان لا اله الا الله گفتیم و تمام شد و رفت. باید بشناسید. شما هر توضیح المسائلی را که باز بکنید، اولین مسأله‌اش این است که می‌گوید، اصول دین که عبارت باشد از توحید، نبوت و معاد، باید این را درک بکنید. تقلیدی نیست. باید بشناسید. باید به آن ایمان بیاورید. این شناخت خیلی اهمیت پیدا می‌کند. منظورم این است که ابعادش خیلی وسیع

بدون مبالغه من الان

احساس می‌کنم در حوزه

فنی خیلی چیزها هست که

نمی‌دانم. باید اینها را یاد

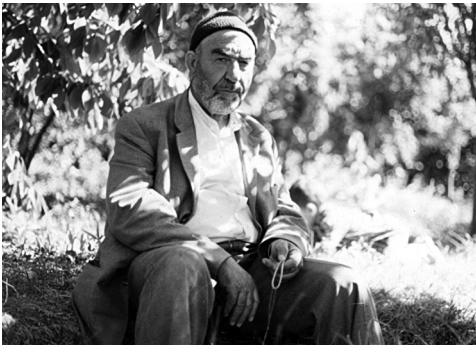
بگیرم. باید تجربه کنم. باید

بروم و درگیرش بشوم تا

یاد بگیرم. میل به یادگیری

همیشه باید در انسان

باشد



به یاد پدر

گفت: خیالم راحت شد!

این شب به خانه نیامد، فوری به من خبر بده. ایشان در روستا زندگی می‌کرد. وضعیت هم نسبتاً خوب بود. وضع مالی ما خوب بود. ما یک شب به سینما رفتیم. یعنی به خانه دوستان رفتیم و شب ماندیم. صبح به دبیرستان رفتیم و ظهر یک نان سنگک خریدیم و به خانه آمدیم که ناهار بخوریم و دوباره به دبیرستان برویم. تا زنگ را زدیم، دیدیم که ایشان باز کرد. به محض این که مرادید، یک سیلی به من زد. من هم عصبانی شدم و گفتم من دیگر درس نمی‌خوانم. گفت، خیلی خوب. برو سایلر را جمع کن تا برویم. همین. ما هم رفتیم و ساکنان را جمع کردیم و دنبال هم راه افتادیم. از خیابان ایستگاه شاهرو که سینما مولن‌روز در آن است تا سرفلکه شاهرو، او جلو می‌رفت و من هم ساکن درستم بود و داشتم پشت سر می‌رفتم. سرفلکه که رسیدیم، یک هو ایستاد و شروع کرد به گریه کردن. اشک‌های آن مرد با آن سن و سال، آنچنان تأثیری روی من گذاشت که گفتم: من دیگر علی‌رغم میل شما کاری نمی‌کنم. یعنی تصمیم من عوض شد. گفتم، غلط کردم. من می‌روم و درسم را می‌خوانم. شما نگران نباشید. اذیتتان نمی‌کنم. من هم سعی می‌کردم که مراعات احوالش را بکنم.

الآن می‌فهمم که چه احساسی در او بوده و چه نگرانی‌ای در او وجود داشته. به خاطر سرنوشت فرزندش [نگران بود]. اینها الآن برای من قابل درک است. آن موقع که قابل درک نبود. شاید تا ده سال پیش هم خوب نمی‌فهمیدم. الآن می‌فهمم که تأثیر همان احساس بود که من به این نتیجه رسیدم که باید حقانیت کارم را یک جورهایی ثابت بکنم. نمی‌دانم. به هر حال اینها خاطراتی است که ما داریم. به هر حال یکی از افراد مؤثر در زندگی من پدرم بود. شکر خدا اطلاعات داشت. سواد داشت. اهل فضیلت بود. اهل درک و معرفت بود. من واقعاً یادم نمی‌رود. بچه بودم. در روستای ما: "خیج" یک مراسمی در دهه اول محرم هست. مردم سه روز علم‌ها را توی ده می‌چرخاند و اگر مردم نذوراتی دارند، به این علم‌ها می‌دهند. یک مراسم خاصی است. البته الآن متأسفانه این مراسم کم‌رنگ شده است اما آن موقع [رونق داشت]. من بچه بودم. ایشان یک بار در این مراسم خواند. وقتی که خواند، احساسش خیلی تأثیر داشت. تصویرش هنوز در ذهن من حک شده است. کوچولوش را در این سریالی که [برادر] احسن دارد کار می‌کند، یک صحنه‌ای گذاشتیم. یک تعزیه‌خوانی هست. اسمش مهدی ننه سکنینه است که توی قهوه‌خانه می‌آید و آن مراسم را یک جورهایی اجرا می‌کند. اشعاری خوانده می‌شود و بر مبنای این یک فضای خاصی به وجود می‌آید. آن تصویری که ایشان می‌خواند و گریه‌ای که می‌کرد، هنوز در ذهن من حک شده یعنی از ذهن من پاک نشده است.

عرضم این است. آدمی بود که با دین و معرفت دینی و فضاهای دینی، شاید علاقه‌اش به روحانیت هم از همین احساسش ناشی می‌شد که دلش می‌خواست، فرزندش سواد داشته باشد. اهل معرفت باشد. حالا نمی‌دانم که من الآن به آن رسیدم یا نرسیدم. قضاوت این با دیگران است ولی به هر حال این احساس در او وجود داشت. می‌خواهم بگویم که یک آدم عامی نبود. آدمی بود که یک مقداری فراتر از حد معمول آنچه که مرسوم بود، دانش داشت. مطالعه داشت. حتی من یادم هست که یک زمانی کتاب عدل الهی آقای مطهری، از دست ایشان نمی‌افتاد. مدام این را مطالعه می‌کرد و توصیه می‌کرد که این را بخوانید. منظور این بود که ایشان با معارف و باورهای دینی بیگانه نبود و می‌شد ایشان را جزو خواص جامعه روزگار خودش به حساب آورد. لذا فکر می‌کنم که نگرانی‌ها و دغدغه‌هایش خیلی جدی بود و تأثیرات روانیش را هم عرض کردم. یک جورهایی خیلی با سیاست ما را هدایت کرد که حداقل منحرف نشویم. در مسیری که داریم کار می‌کنیم، جذب جاذبه‌های فرعی و بی‌دوامش نشویم.

پدرم با توجه به همان زمینه‌ای که توضیح دادم، خیلی مایل نبود که من درس جدید بخوانم. به خصوص این که بخواهم به سینما ورود کنم. من برای سینما رفتن، یکی دو بار از ایشان کتک خوردم. البته این کتک خوردن خیلی شیرین بود. یعنی احساسش را الآن دارم می‌فهمم که چه احساس زلال و خوبی بود. خوب، نگران بودند. نگران سرنوشت فرزندشان بودند. تا زمانی که من «رعنا» را ساخته بودم، با حرفه ما آشتی نکرد. خیلی توصیه می‌کرد که این کار را نکن. این کار عاقبت ندارد؛ آخرت ندارد ولی ما این کار را کردیم. ما علیرغم میل باطنی ایشان این کار را کردیم.

«گرگ‌ها» که پخش شد، یک خرده توجه‌اش به مسأله جلب شد. این خاطره را قبلاً تعریف کردم. من درگیر نوشتن امام علی که بودم «رعنا» هم داشت پخش می‌شد. به خانه ما آمد. ما یک آپارتمان کوچکی در مجیدیه داشتیم. من داخل سالن کار می‌کردم و کتاب‌ها و کاغذها دور و برم ریخته بود. گفت، چه کار می‌کنی؟ اینها چی است. گفتم، قرار است که اگر قسمت بشود، یک کاری راجع به امام علی کار بکنم. این را که شنید، یکهو دیدم که احوالاتش منقلب شد. عینکش را در آورد و یک خرده شروع به خواندن کرد. اتفاقاً صحنه‌ای را می‌نوشتیم که این جوری شروع می‌شد:

خارجی، روز، قبرستان بقیع.

ابوسفیان کورمال کورمال و عصارزان به نیت قبر حمزه، دارد به زمین لگد می‌زند.

این تعبیر را که خواند، کلی خندید. گفت، این خیلی خوب است. بعد یک نگاهی به من کرد. من ریشم را زده بودم. گفت، تو که می‌خواهی راجع به امام علی کار بکنی. سید اولاد پیغمبر، خجالت نمی‌کشی که ریشت را می‌زنی؟ ما بعضی وقت‌ها یک چالش‌ها و درگیری‌هایی داشتیم. حالا دیگر من بحث نمی‌کنم. باشد. چشم. دیگر نمی‌زنم. تحقیقاً من از همان موقع این نصف ریش را دارم! یعنی نصفش را زدم و نصفش هست. به نیت این که من ریش‌هایم را مکدر نکنم و از من راضی باشد. خیلی امیدوار شد. یعنی باور کرد این حرفه‌ای را که من دارم انجام می‌دهم. حتی به زبان آورد. گفت: خیالم راحت شد، بالاخره داری کاری می‌کنی که به درد می‌خورد.

من این خاطره را دارم و احساس می‌کنم که الآن ایشان راضی است. انشاءالله اگر این طور بوده باشد و اگر مردم احساس می‌کنند که با دیدن مختار یا کارهای دیگری که ما کردیم، ثواب و اجری برای ما قائل هستند، دعا کنند که خداوند ایشان را قرین رحمت بکند و بیامزد.

بالاخره ما یک بخشی از ثواب این کارهایی که انجام می‌دهیم را به روح ایشان تقدیم کردیم. به دلیل این که در زندگی من خیلی تأثیر داشت. شاید مخالفت‌های او مرا جری‌تر کرد. الآن که دارم فکر می‌کنم، می‌بینم، اگر نبود آن مخالفت‌ها، شاید من امروز در این حوزه نبودم. انگار یک جورهایی تقدیری بود. او باید مخالفت می‌کرد و من باید بیشتر علاقمند می‌شدم و دنبال این کار می‌رفتم. یعنی الآن وقتی که حاصل کار را سنگین و سبک می‌کنم می‌بینم که همه اینها در تقدیر من رقم خورده بود برای اینکه من نسبت به کاری که دارم می‌کنم، با اعتقاد و با حوصله و با دقت و با پشتکار خیلی زیاد به آن نگاه بکنم و این مسیر را ادامه بدهم. به هر حال فکر می‌کنم، شیوه تربیتی ایشان که خیلی هم خاص بود، باعث شد که اگر امروز من به جایی رسیدم و احیاناً چیزی دارم، نتیجه آن تربیت خاص بوده است.

ایشان طوری بود که عملکردشان بیشتر در احساس متجلی بود. مثلاً یک بار من به خاطر این که به سینما رفته بودم، ما در شاهرو تحصیل می‌کردیم. یک خانه‌ای برای من گرفته بود. در یکی از حیاط‌های قدیمی شاهرو اتاقی داشتیم. به صاحبخانه سفارش کرده بود که اگر یک وقت



هم اجر عالمان بزرگ

داوود میرباقری از نگاه محمد حسین رجبی دوانی

مقطع مهم تاریخ اسلام، اطلاعات کافی نداشتند، توانست بینش و اطلاعات بدهد. هر چند که هم در این فیلم و هم در مختارنامه، برخی موارد بود که اینها واقعیت تاریخی نداشت. کسانی که در عرصه دینی کار می‌کنند، باید خود را به رعایت آنچه در تاریخ به عنوان مسلمات آمده، ملزم و موظف بدانیم. چرا که وقتی که بیننده نگاه می‌کند، به نام مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام، به نام واقعه قیام مختار یا امام مجتبی علیه السلام یا ولایت عشقی که ساخته شد، وقتی که مردم نگاه می‌کنند، آنچه به شخصیت‌های بزرگ منسوب است یا وقایع مسلم تاریخی، احساس‌شان این است که آنچه نمایش داده می‌شود، عین حقیقت تاریخ است. حتی روی دیالوگ‌ها و سخنانی که رد و بدل می‌شود هم مردم حساس هستند. لذا به نظر من ما مجاز نیستیم، هر آنچه را می‌پسندیم در یک چنین مجموعه‌ها و فیلم‌هایی وارد نکنیم. چون مخاطب احساس می‌کند، عین واقع و حتی خوب و مثبت است. منتها وقتی که واقعیت نداشته باشد، به ذهن بیننده اطلاعات نادرست داده می‌شود و اگر بیننده بعداً مطالعه بکند یا از اهل فن بپرسد و بداند که این گونه نیست، اعتماد خود را نسبت به آنچه از سیمای جمهوری اسلامی و مجموعه‌ها و فیلم‌هایی که مربوط به اولیای بزرگ دین است، از دست می‌دهد یا کم می‌شود. لذا به نظر من، در عین این که باید جنبه‌های هنری و دراماتیک فیلم حفظ بشود ولی نباید نسبت به چیزهایی که واقعیت ندارد، مواردی را بسازیم و در مجموعه‌ای که مربوط به یک حقیقت تاریخی است، آنها را نمایش بدهیم.

من در آغاز پروژه مختارنامه احساس می‌کردم این بود که چه اولوفتی دارد که راجع به مختار فیلم ساخته شود؟ ما مسائل مهم‌تری را در حوزه دینی و معرفتی داریم که تاریخ اسلام آنها را ذکر کرده است. آنها باید کار بشود. اما وقتی که این فیلم ساخته شد، دیدیم که در پوشش فیلم مختار، قیام حضرت سیدالشهدا علیه السلام را تا حدودی به تصویر کشید. در قالب پرداختن به مختار، حوادث مهم قیام حضرت سیدالشهدا، عملکرد کوفیان در آن مقطع و اینکه جامعه اسلامی به چه تباهی‌هایی رسیده بود که کار را به جایی رساند که فرزند رسول خدا (ص) را به شهادت می‌رساند، پرداختن و مسائلی که اکثر مردم خبر نداشتند. یعنی اطلاعات بسیاری از مردم ما راجع به قیام حضرت سیدالشهدا علیه السلام تا شام بود؛ یعنی کاروان اسرای آل الله علیه السلام را تا شام بردند و آنها را از مجلس یزید به مدینه برگرداندند. ولی اینکه بعد چه شد و چه بر سر جنایتکاران کربلا آمد؟ اصلاً عالم اسلام به کجا رسید و یزید کی به هلاکت رسید و بعد از او چه شد؟ اینها برای اکثر مردم ما جای سؤال بود که این فیلم به بخش زیادی از این سؤالات پاسخ داد. از این جهت ارزشمند است. ما

ساخت فیلم‌ها و مجموعه‌هایی در حوزه تاریخ؛ چه تاریخ اسلام، چه تاریخ ایران و تاریخ جهان، در بالا بردن درک و اطلاعات مردم نسبت به حوادث مهم و دستگیری و عبرت‌آموزی از این حوادث بسیار مفید و مؤثر است و به نظر من در این حوزه‌ها ما هر چه سرمایه‌گذاری کنیم، بهتر و نتیجه آن نیز بسیار ارزشمند خواهند بود. منتها در حوزه تاریخ اسلام، به‌ویژه اولیای بزرگ دین، ائمه هدی (ع) و چهره‌های بزرگ شیعه، کار کردن طبیعتاً اولویت بالاتری دارد. چرا؟ چون الگوهای بزرگ را برای عمل پویندگان مسیر فلاح و رستگاری به نمایش خواهند گذاشت و مردم را در جهت صلاح و رستگاری هدایت خواهند کرد.

مجموعه امام علی کار بسیار ارزشمندی بود که فکر نمی‌کنم تا آن موقع به یکی از شخصیت‌های برجسته و در حقیقت بزرگ‌ترین شخصیت عالم اسلام و خلقت، بعد از وجود مقدس پیامبر اسلام (ص) در قالب فیلم پرداخته بودیم. این کار از این جهت بسیار ارزشمند بود. آقای میرباقری هم یک کارگردان قوی است و توانست به خوبی آن فیلم را تهیه بکند و به خیلی از مردمی که از این

اطلاعات مردم را نسبت به تاریخ اسلام بالا برد و علاقمندی به مطالعه تاریخ را در مردم زیاد کرد. اینها پیامدهای بسیار ارزشمند کار آقای میرباقری است و از این جهت جای تجلیل دارد

نباید این مسأله را فقط به عنوان یک مسأله شیعی نگاه نکنیم. تاریخ اسلام در آن مقطع بود و دانستنش هم لازم است. لذا من از این جهت تحسین و تأیید می‌کنم که توانستند از تاریخی که بعضاً دشمنان شیعه در جهت تخریب این شخصیت بزرگ اسلام و شیعه نوشتند و او را ترور شخصیت کرده بودند، چنین پرداخت قوی را عرضه کنند. این واقعاً جای سپاس دارد.

گروهی از اهل فن باید در ساخت یک چنین مجموعه‌هایی حضور داشته باشند. یک متخصص کلامی نیاز است. ما از نظر اعتقادات می‌خواهیم به کجا برسیم و چه چیزی را اثبات کنیم و یا دفاع بکنیم؟ دو، از نظر فقهی و شرعی، این فیلم چه مسائل شرعی را می‌تواند پاسخگو باشد. یک متخصص تاریخی هم باید حضور داشته باشد که مبانی صحیح و نقل‌های معتبر را در ساخت این فیلم مبنا قرار بدهد و از بیراهه رفتن یا بیان چیزهایی که غیر واقعی است، جلوگیری بکند. این افراد لازم است. البته به نظر من، در کنار اینها یک جامعه‌شناس و روانشناس هم باید باشد که بتواند، تأثیرگذاری این را بروح و ضمیر فکری جامعه هم مورد ارزیابی قرار بدهد و از ساخت چنین مجموعه‌هایی بهترین نتیجه گرفته شود.

کار سینمای تاریخی سنگین است. من معتقدم اگر کسی می‌پذیرد که مشاور تاریخی و ناظر تاریخی یک مجموعه باشد، باید خود را ملزم و موظف بداند از بای بسم‌الله تا تای تمت را کنترل و نظارت بکند. باید جمله به جمله بخواند و اگر در جایی از فیلمنامه ضعف و اشکالی وجود دارد، آنها را متذکر شود و برطرف کند. اگر چنین نشود، یک چنین مسائلی پدید می‌آید. من پدید آمدن چنین مواردی را بیش از آن که متوجه فیلمنامه‌نویس یا کارگردان بدانم، متوجه ناظر و مشاور تاریخی می‌دانم.

در جلسه‌ای که اشاره کردم با حضور مسؤولین صدا و سیما بود و فکر کنم، چهار پنج قسمت از مختارنامه پخش شده بود، من یک مقدار راجع به برخی چهره‌ها، مثل «سلیمان بن صد» گفتم که ایشان درست است که پیرمرد بوده اما این طور از حال رفته و ضعیف نبوده! این پهلوان بوده و بعدها هم در جنگ با بنی‌امیه چنان حماسه‌ای از خودش نشان می‌دهد. محکم ایستاد تا کشته شد. حال آن که چهره‌ای که در نقش او بازی می‌کرد، خیلی ضعیف و درمانده بود. ایشان هم گفتند، ما کسی را در بازگرها نداشتیم که هم مسن باشد و هم توانمند باشد. به این صورت که راجع به سلیمان بن صد انصاری آمده است. این هم عذر قابل قبولی بود. منتها ایشان محبت کردند و آن روزی که تجلیل از عوامل مختارنامه بود، ایشان با محبت، البته من در سخنانی تجلیل کردم و گفتم، فیلم مختارنامه غبار مظلومیت را از چهره این مرد بزرگ در تاریخ زدود. این کار از این جهت بسیار ارزشمند است. اطلاعات مردم را نسبت به تاریخ

اسلام بالا برد و علاقمندی به مطالعه تاریخ را در مردم زیاد کرد. اینها پیامدهای بسیار ارزشمند کار آقای میرباقری است و از این جهت جای تجلیل دارد. ایشان هم در صحبت اظهار محبت کردند. البته من به تعبیر ایشان معتقد نیستم. اشاره‌اش به همین برنامه هنگام درنگ و بحث‌های تاریخی ما بود. ایشان با تواضع می‌گفتند، شما غلط‌های ما را در این فیلم اصلاح کردید. البته این طور نبود. در هر صورت بحث ما تبیین اوضاع و احوال جهان اسلام، موقعیت و تحلیل روایی خوب، هر چند بعضاً اشاره داشتیم. بدون اشاره مستقیم به برخی از مواردی که واقعی نبود و در این فیلم آمده بود.

متأسفانه من با هنرمندان این عرصه خیلی حشر و نشر نداشتم که بدانم، مشکلات کارشان چیست و چگونه بوده اما آنچه تصور می‌کنم، این است که متأسفانه برخی در عین این که چنین هنری دارند، مثل آقای میرباقری غیرت دینی ندارند که در این عرصه‌ها وارد بشوند. قاعدتاً باید در محافل خودشان، کسی را که وارد این عرصه‌ها شده سرزنش بکنند و یا به نوعی از خود برانند. اگر یک چنین مواردی باشد، ایشان واقعاً مجاهدت کرده که در برابر برخی از هم‌صنفانش که او را به نوعی از خود می‌رانند، وارد این عرصه می‌شود و یک چنین خدمت ارزشمندی را از خود به یادگار بگذارد.

این یک بخش قضیه است. بخش دیگر این است که کسی مثل آقای میرباقری، وقتی که در این حوزه وارد شده، در حقیقت از طرف اهل فن و متخصصان موضوع فیلم هم تحت کنترل و زیر نظر است که آیا این فیلم را درست کار کردند. آیا آنچه که آمده مطابق واقع هست یا نه. از این جهت هم محدودیت‌هایی دارند که باید جوابگو باشند. لذا کار از این باب سنگین است و من واقعاً ایشان و افرادی که مثل ایشان در این عرصه‌ها وارد می‌شوند و چنین خدماتی را از خود به یادگار می‌گذارند، تحسین می‌کنم و به آنها عرض می‌کنم، بدانند که حاصل کار این بزرگواران هم چون کار علمای بزرگ ما است. یعنی کسانی که کتاب‌های بزرگی در عرصه معرفتی و دین‌مداری مردم از خود به یادگار گذاشتند و باقیات صالحاتی شده است، مثل شخصیت‌هایی که کتاب‌های حدیثی بزرگ ما را نوشته‌اند و یا کتاب‌های اعتقادی ما را نوشته‌اند، کار امثال آقای میرباقری به خاطر تأثیر فراوانی که در اعتقادات مردم دارد و مخاطب بسیار گسترده‌تری که دارد، به نظر من اگر ثواب و اجر کارشان بیشتر از کار آن بزرگواران نباشد، کمتر هم نیست.

برای سیرت و بصیرت سیّد مؤیّد

حجت الاسلام مهدی همزاده



فرصتی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی برای تحقیق و ساخت فیلم‌های دینی فراهم آمد، در چند حوزه به محصولات قابل اشاره‌ای منجر شد که یکی از آن‌ها فیلم‌های تاریخ اسلام بود. البته منظور نگارنده از «فیلم دینی»، فیلم و سینمایی است که «در خدمت اهداف دین» باشد؛ نه این‌که لزوماً مضمون و ایده‌ای برخاسته از مناسک و آموزه‌های اختصاصی دین را دنبال نماید. طبیعتاً با این رویکرد، تمامی مفاهیم اخلاقی و انسانی هم اگر زیرمتن فیلمنامه قرار گیرد و با ساختی هنرمندانه به «فیلم» تبدیل شود، محصولی و مصداقی از سینمای دینی را شکل خواهد داد. اما فیلم‌های تاریخ اسلام، مشخصاً به سراغ مضامین و موضوعات مندرج در سیره و حوادث صدر اسلام می‌روند که غالباً ارتباط نمایشی و تئوتیکی هم با شخصیت‌های مقدس دینی دارند. بدین ترتیب همان‌گونه که از فرصتی به نام «جاذبه‌های ذاتی این دست موضوعات برای عموم بینندگان علاقمند به آن‌ها» بهره‌مند می‌شوند، با تهدیدی به عنوان «ظاهرگرایی، شعارزدگی و فاش‌گویی» نیز مواجه‌اند. ساخته‌های جناب سیّد داود میرباقری اما به خوبی توانسته با استفاده از فرصت مذکور، تکنیک‌ها و ظرافت‌های هنری را در خدمت تولید «فیلم» درآورده و تا حد قابل قبولی از تهدید فوق، بگریزد. ضمن این‌که به واسطه‌ی بسیاری از بصیرت‌ها و سیرت‌های ناب دینی در صورت سینما، به سیورورت تکاملی مخاطب، مدد رساند. با این همه، تلاش ارزنده و در خور تحسین این سیّد مؤیّد و بی‌ادعا، خالی از برخی نقاط اشکال و نکات ایهام نیست:

یکم. شخصیت‌پردازی برخی خواص و مؤثرترین در تاریخ اسلام، پیچیدگی‌های خاص خودش را دارد. اما آن‌چه که آقای میرباقری در گریم و طراحی لباس و متن سخنان و لحن اداء جملات توسط شخصیت‌های مؤثر جبهه‌ی حق و باطل انجام می‌دهد – مانند اکثر قریب به اتفاق کارگردانان سینما – فریادگوی موضع ایشان در مورد آن هاست!

عمامه و ردای سرخ یا سیاه، رنگ آمیزی و سایه‌های چشم و صورت، سخنانی مشحون از مفاهیم صریحاً غلط، لحن کینه‌آلود و حربصانه، ... از مشخصه‌های مکرر شخصیت‌های جبهه‌ی باطل هستند و در مقابل، عمامه و ردای سفید یا سبز، صورت نورانی و چشمان ملیح، سخنانی آکنده از حکمت و حقیقت، لحن دلسوزانه و بدون منیت، ... از نمودهای پیاپی شخصیت‌های جبهه‌ی حق‌اند. مثلاً زبیر با آن سوابق و جایگاه در اسلام و جامعه‌ی مسلمین و حتی طلحه (با آن‌که نسبت به زبیر، حرص و لجاجت واضح‌تر و جایگاه مذهبی و اجتماعی پایین‌تری دارد)، چنان نشان داده می‌شوند که تمامی لشکر سی‌هزار نفره‌ی سران جمل را از اندک هوش و قدرت تشخیص عقلی و دینی نیز بی‌بهره می‌نمایاند و توان نمایش پیچیدگی صحنه‌ی فتنه و قابلیت عبرت‌گیری و الگوسازی کامل و کارآمد را در سریال امام علی، از دست می‌دهد. اگر فتنه‌ی جمل با آن همه نمادها و نمودهای عربان تجلی یافته، واقعاً چرا این چنین سهمگین و تردیدافزین بوده است؟ و اگر آن‌گونه قابل تشخیص از رفتارها و گفتارهای علنی بوده، به چه کار مسائل امروز جامعه‌ی مسلمین می‌آید؟ همین معضل را در پردازش شخصیت‌هایی مانند عمر سعد در مختارنامه شاهد هستیم. کسی که براساس مجموع

کدهای شخصیت‌شناسانه در تاریخ صدر اسلام، اصلاً دارای چنین روحیات متمایل به اموی و دریدگی علیه بنی‌هاشم و تظاهرات علنی به ناجوانمردی و خباثت درونی نیست. البته نویسنده و کارگردان مختارنامه می‌توانند از اقتضائات و لوازم قواعد دراماتیک، توجیه بیاورند که ناگزیر از جلوه دادن بدی‌ها و ضدقهرمان‌ها به قبیح‌ترین شکل ممکن بوده‌اند تا سنگینی و سهمگینی مواجهه با آن‌ها و کشمکش‌های جذاب مخاطب‌ساز را تأمین نمایند.

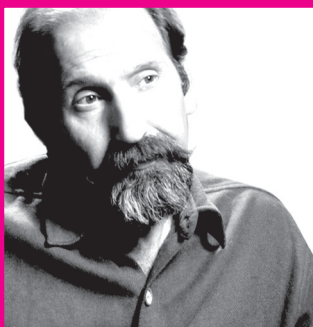
حال آن‌که بدین ترتیب، مطابق آن‌چه ذکر شد، به لحاظ محتوایی بسیاری زمینه‌های نمایش پیچیدگی‌ها و دشواری‌های تشخیص برای مردم آن دوره مکتوم می‌ماند و نوعی تحریف تاریخ هم رقم خواهد خورد. همچنین به لحاظ فرمی نیز جذابیت فیلم در صورت نمایش دادن و جوه حقانیت یا حق‌نمایی جبهه‌ی باطل، اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست و نباید ترس از همراهی نکردن مخاطب، ترسیم عمق‌ها و چندلایگی‌های حوادث را منتفی سازد؛ ترسی که از اساس، بیهوده است. امروزه حتی در فیلم‌های درام و غیر درام، به پرداخت شخصیت‌هایی برای ضدقهرمان‌ها دست می‌زنند که وجوه قابل رقابتی از حقانیت در آن‌ها وجود دارد تا به پیچیدگی روال داستان و حیرت بیشتر مخاطب بینجامد. این برگ برنده‌ی دراماتیک، به نحو واقعی در حوادث تاریخی صدر اسلام وجود داشته و محرومیت ما از نمایش و تماشای آن، دریغ و افسوسی مضاعف می‌طلبد.

دوّم. تمرکز بیش از اندازه بر جذائیت‌های سیف (مانند آن‌چه درباره‌ی قُطام در سریال امام علی و همسران سران قیام مختار در مختارنامه دیدیم)، ضمن آن‌که مشوب به خیال‌پردازی‌هایی به رنگ و بوی زندگی‌های معاصر و دغدغه‌ها و روحیات و مشاجرات زنان امروزمین ماست، عادت و ذائقه‌ی عامّه در تماشای فیلم‌ها و سریال‌های تاریخی را به سمت و سویی هدایت می‌کند که چندان سازگاری با اهداف ساخت چنین محصولاتی ندارد. صد البته نمایش موفق موانع و مشکلات خانوادگی مردان بزرگ تاریخ، بخشی انکارناشدنی و بسیار جالب توجه برای درک عمیق حوادث تاریخی است، اما به شرط آن‌که در نحوه و میزان پرداخت، همچون طُرفه‌ای خاله‌زنک پسند، ضمیمه و سنجاق شده به سیر اصلی داستان و زیرمتن آن نباشد. سوّم. نکته آخر این‌که برجسته‌کردن قومیت‌گرایی و پان‌عربیسم دستگاه خلافت صدر اسلام و تبعیض‌نژادی ویژه علیه ایرانیان، نباید به انگیزش و تحریک حس قومیت‌گرایی و پان‌ایران‌بسم متقابل، بینجامد. در این صورت ما تنها به سوی دیگر این تنور خانمان سوز دمیده‌ایم و برخی ادعاهای ملی‌گرایانه علیه اساس اسلام را نیز مجال طرح بیشتر بخشیده‌ایم. علاوه بر این‌که بخش‌هایی از پردازش این موضوع در قالب داستان، به تخیلات و قصه‌بافی‌های شبهه‌دار کشیده می‌شود. تمام این مسائل در شرایط حسّاسی که نیاز روزافزون به وحدت جهان اسلام احساس می‌شود، ضرورت احتیاط را بیشتر می‌کند.

این نکته را از این جهت به‌طور مستقل نگاشتیم که در سریال بعدی استاد میرباقری پیرامون حضرت سلمان، دوباره مجال خودنمایی ایرانی‌گری مهیاست.

در نهایت باید به این داوری اذعان داشت که در ساخت سریال‌های تاریخی، کسی به مانند سیّد داود میرباقری، مُصیب و موفق نبوده و علی‌رغم نقاط ضعف مذکور، واجد وجوه متعدد توانمندی در ارائه‌ی آثار فاخر و فخیم در این حوزه بوده و هست. امید آن‌که در آینده نیز شاهد رشد و تکامل هرچه بیشتر و توفیقات و تأییدات مضاعف این سیّد عزیز باشیم. در واقع، عنایتی که در ترویج هنرمندانه و بر مخاطب دین به سود سینماگران ما شده و می‌شود، از سنخ القانات روح‌القدس‌ی به حسان بن ثابت و دعبل خزاعی و ابوالاسود دؤنلی و سیّد حمیری و کمیت بن زید اسدی و ... است. و به همین وزن، میرباقری‌ها را مراقبه و مشارطه‌ای عظیم باید. چنین باد.

باید به این داوری
اذعان داشت
که در ساخت
سریال‌های
تاریخی، کسی به
مانند سیّد داود
میرباقری، مُصیب
و موفق نبوده و
علی‌رغم نقاط
ضعف مذکور،
واجد وجوه
متعدد توانمندی
در ارائه‌ی آثار
فاخر و فخیم در
این حوزه بوده و
هست



تهیه شده در:
دبیرخانه جشنواره مردمی فیلم عمار
دی ماه ۹۱

تحریریه: محسن صفایی، سامان سپهوند،
رسول خسروبیگی، محمد حسین بدری، محسن اسلامزاده و
طاهره اکبری